

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

داکتر محمد قراگزلو  
۰۲ اگست ۲۰۱۸



داکتر محمد قراگزلو

## سرمایه داری دولتی شوروی!

۲۴. بسترهای عروج ناسیونالیسم روس

### انحلال کمینترن!

این فقط ملزومات شتاب در گسترش برنامه های معطوف به "صنعتی سازی" از یک سو و باز ماندن از تحکیم دخالت شوراهای کارگری در مسیر تصمیم سازی های سیاسی نبود که قطار سوسیالیسم را از ریل خارج کرد. با وجودی که مانیفست به صراحت تأکید کرده بود: "از این گذشته کمونیست ها را سرزنش می کنند که می خواهند میهن و ملت را براندازند. کارگران میهن ندارند. ما نمی توانیم آنچه را ندارند از آنان باز ستانیم..." و با وجودی که برای نخستین بار در تاریخ اتحاد داوطلبانه جمهوری ها زیر پرچم و عنوانی (شوروی) شکل بسته بود که رنگ و بوئی از ناسیونالیسم را با خود حمل نمی کرد اما به تدریج و هم زمان با تهی شدن رهبری حزب از کادرهای اولیه بلشویک - پرولتر و زد و بندهای رهبری جدید با قدرت های برتر سرمایه داری؛ انترناسیونالیسم کارگری جای خود را به پیمان های سیاسی - اقتصادی منطقه ئی میان دولت ها و احزاب برادر داد!

این تکه از نطق ستالین در سال ۱۹۲۴ و متعاقب مرگ لنین سخت شورانگیز است:

" هنگامی که رفیق لنین ما را ترک می کرد مقرر فرمود که به اصول بین الملل کمونیست وفادار بمانیم. با تو رفیق لنین پیمان می بندیم که از جان خود دریغ نوزیم تا اتحاد کارگران همه جهان، یعنی بین الملل کمونیست را قوام بخشیم!"

با این همه کم تر از بیست سال بعد (دهم جون ۱۹۴۳) شیشه عمر بین الملل کمونیست (کمینترن) شکسته شد و رهبری جنبش بین المللی طبقه کارگر عملاً به پایان رسید. انحلال کمینترن در شرایطی شکل گرفت که تأمین رهبری تاکتیکی و ستراتیژیکی طبقه کارگر جهانی در طول جنگ از ضرورتی حیاتی برخوردار بود. انحلال کمینترن اگر چه مذاکره با روزولت و چرچیل (کنفرانس تهران) را - به منظور تسریع تقسیم جهان پس از شکست فاشیسم- برای ستالین تسهیل کرد؛ اما جنبش کمونیستی جهانی را وارد بحرانی جدید ساخت. جالب این که چند روز پس از اعلام رسمی انحلال کمینترن، ستالین در ملاقات با پیشوای کلیسای ارتدوکس روسیه (متروپولیتن سرگیوس) از تصمیم خود مبنی بر احیای "شورای روحانیون" سخن گفت. کمی پیش از انتشار بیانییه انحلال؛ کنگره "پان اسلاو" به ریاست دیمیتریوف در مسکو تشکیل شد و هم زمان سرود انترناسیونال به عنوان سرود رسمی دولت جایش را به سرودی در وصف و

ستایش میهن کبیر داد! انقلابی که با رهبری لنین و بلشویک ها حمله ۱۴ دولت امپریالیستی را خنثا کرده بود، دوران دشوار "کمونیسم جنگی" را فرا پشت نهاده بود، از پس انواع توطئه های ضدانقلاب سفید و کادت ها و منشویک ها و آنارشویست ها و ... بر آمده بود تنها به این بهانه که دولت های بلوک سرمایه داری غرب کمینترن را ابزار دخالت دولت شوروی در این کشورها می دانند و همین امر مانع تقویت "جبهه متحد متفقین" می شود؛ تسلیم خواست انحلال کمینترن شد. اگرچه پژوهشگران تاریخ شوروی تا کنون سندی به دست نداده اند که خواست انحلال کمینترن از سوی روزولت و چرچیل مطرح شده باشد. دست کم این است که نویسندگان چنین مؤلفه ای بی خبر است! مارکس و انگلس هنگام جنگ فرانسه و پروس و شکست کمون و در دوران اختلاف با امثال باکونین، بحران به وجود آمده در بین الملل نخست را موقت ارزیابی می کردند و مترصد بازسازی آن بودند. لنین رفتار رهبران بین الملل دوم را خیانتی آشکار به طبقه کارگر خواند و آنان را - که سنگر دفاع از منافع انترناسیونالیستی را به سود و سوی "اتحاد مقدس" با بورژوازی خودی ترک کرده بودند - به سختی نكوهید و وارد ایجاد ساز و کارهای لازم به منظور تشکیل بین الملل سوم شد. این بین الملل از همان نطفه اولیه بر این ضرورت تأکید کرد که "مصالح جنبش در هر کشور باید تابع مصالح مشترک بین المللی باشد." با این حال انحلال کمینترن به عنوان یکی از بسترهای عروج ناسیونالیسم؛ پیوند بین المللی احزاب کمونیست را - که قرار بود به عنوان بخشی از یک حزب کمونیست جهانی فعالیت کنند، از هم گسست و آنان را به احزاب کمونیست ملی تقلیل داد. این تقلیل گرایی در کنار عملیاتی شدن راهبرد "سوسیالیسم در یک کشور" انترناسیونالیسم کمونیستی - کارگری را به حسیض شکل بندی پیمان پراگماتیک ورشو فرو کشید!

نظریه و ستراتیژی "سوسیالیسم در یک کشور" به تدریج از مرزهای شوروی عبور کرد و به "اردوگاه سوسیالیسم" رسید. دولت های عضو اردوگاه که تحت عنوان پیمان ورشو عملاً وظیفه مقابله با دست اندازی های امپریالیسم غرب و پیمان ناتو را پی می گرفتند در واقع همان سیاست های "سوسیالیستی" شوروی را دنبال می کردند. در غالب این کشورها "سوسیالیسم" نه از درون یک جنبش توده ای کارگری و یک انقلاب اجتماعی و فراگیر سوسیالیستی، بلکه به پشتیبانی دولت مادر (شوروی) و از بالا شکل گرفت. متحدان شوروی - به جز کوبا و ویتنام و البانی و یوگوسلاوی - غالباً در اروپای شرقی مستقر بودند و به لحاظ ساختارهای مدرن و پیشرفته اقتصادی در سطح به مراتب نازل تری از کشورهای سرمایه داری غرب قرار داشتند. اگرچه انقلاب چین و جدائی یوگوسلاوی و البانی از بلوک شوروی، قطب قدرت مند جدیدی از دولت های مدعی سوسیالیسم را وارد روابط بین الملل کرد اما تمام این بلوک با وجود برتری جمعیتی به دلایل مختلف نتوانستند در مقابل امپریالیسم امریکا و ناتو صف آرائی متحد و موفقی ارائه دهند. مستقل از اختلافات ایدئولوژیک دلیل این مهم را باید در فقدان سیاست انترناسیونالیسم کارگری و حاکمیت ناسیونالیسم جستجو کرد. شکست سوسیال دموکراسی المان و ظهور فاشیسم وقتی که با عروج ناسیونالیسم عظمت خواه دولت شوروی توأم شد، احزاب کمونیست مترقی را به انشقاق کشید و جنبش های کارگری و اجتماعی ترقی خواه را به گروه فشار دولت شوروی تبدیل کرد.

پیدایش انواع و اقسام "سوسیالیسم" های نامربوط موسوم به افریقائی و بعثی و ملی و جهان سومی که مبارزات استقلال طلبانه و ضد امپریالیستی (امریکا) را به جای سوسیالیسم کارگری و علمی مارکس - انگلس جا زده بودند و "سوسیالیستی" نشان دادن کودتاهای افسران مصر و لیبیا و سوریه و عراق و یمن حاصل امتداد همان ناسیونالیسمی است که در شوروی عروج کرد و به تدریج دست آوردهای مبارزه و تلاش طبقه کارگر را به بورژوازی و نهاد.

در مورد نظریه و راهبرد "سوسیالیسم در یک کشور" پس از این سخن خواهیم گفت اما فی الجمله به این نکته می پردازم که اتخاذ سیاست های ناسیونالیستی از سوی حزب و دولت تحت رهبری ستالین ضربه های شدیدی به احزاب کمونیست اروپا وارد آورد. این احزاب اولین قربانیان ناسیونالیسم عظمت خواه روسی بودند. پیش از انحلال کمینترن نیز خون بلشویک های برجسته به بهانه های واهی ریخته شد تا میهن کبیر "سوسیالیستی" از گزند "ضد انقلاب" و "تعرض فاشیسم" و امپریالیسم مصون بماند.

در جریان جنگ داخلی (کمونیسم جنگی) دفتر سیاسی حزب از چهره هائی همچون لنین و ستالین و تروتسکی و کامنوف و بوخارین شکل گرفته بود. لنین و ستالین به مرگ طبیعی درگذشتند. اما زینوویف و کامنوف و بوخارین و رایکوف و سربریاکوف در دادگاه -

های "میهن کبیر" اعدام شدند. **تروتسکی** در مکزیک از سوی پولیس مخفی (GPU) ترور شد. **تامسکی** که در شب دستگیری دست به خودکشی زد، به لقب "فاشیست" و "دشمن خلق" مفتخر گردید! **پرو براژنسکی** و **بویوف** دستگیر و گم و گور شدند.<sup>۱</sup> از اعضای ۱۵ نفره اولین دولت بلشویکی به **جز لنین** و **ستالین** و **نوگین** و **ستینوف** و **لوناچارسکی** بقیه اعدام یا ناپدید شدند. سرنوشته **رایکوف** و **تروتسکی** و **شلیاپنیکوف** و **کرلنکو** و **دایینکو** و **اوسنکو** و **اوپوکوف** و **میلیوتین** و **آویلوف** و **تنودوروویچ** به راستی دردناک است. رهبران انقلاب اکتوبر با اتهام تلخ "سگ‌ها و جاسوسان فاشیسم" قربانی ایدئولوژی ناسیونالیسم می شدند. بعد از قریب نود سال هنوز نامه بوخارین به ستالین بغض هر انقلابی مؤمن به انقلاب اکتوبر را منفرج می کند! بوخارین! بله آن جوان ترین تنوریسین بلشویک محبوب لنین!

این سطح گسترده از تصفیه حساب حزبی که عنوان دیگرش مبارزه با "تروتسکیسم" بود، به انشعابات گسترده‌ای در جریان انترناسیونالیسم سوسیالیستی دامن زد. احزاب کمونیست المان و فرانسه و ایتالیا تحت تأثیر این سیاست‌های ناسیونالیستی تکه و پاره شدند و به حاشیه رفتند. بر اساس یک پیمان نانوشته رهبری این احزاب بنا به مصالح دولت شوروی سیاست سازش و ممانعت با دولت‌های سرمایه‌داری را در پیش گرفتند. نمونه بارز این اپورتونیزم در ایران با مواضع سیاسی حزب توده - که در مناطق مختلف به وضوح در کنار رژیم شاه ایستاده بود - شکل بسته است. مشابه این سازش‌ها در اروپای غربی رخ داده است. در اگست ۱۹۴۴ و زمانی که به دنبال پایان جنگ خیزش رادیکال عظیمی اروپا را در بر گرفته بود حزب کمونیست فرانسه به رهبری **موریس تورز** تحت تأثیر سیاست‌های مسکو از پلتفرم "یک ارتش، یک پولیس، یک دولت" حمایت کرد و نهضت مقاومت را که عامل اصلی اخراج فاشیست‌ها بود به حاشیه سیاست راند. حزب کمونیست ایتالیا به رهبری **تولیاتی** - متأثر از سیاست‌های مسکو - جنبش مقاومت ضد فاشیستی را با شعار "دولت متحد پادشاه" همدست **موسولینی** به زمین زد.

آنچه که در لهستان و سپس چک و اسلواکی و مجارستان و بعدها افغانستان اتفاق افتاد - مستقل از ماهیت امپریالیستی آن - نمونه واضح زیر پا گذاشتن "حق ملل در تعیین سرنوشت خود" (تئوری لنین، ۱۹۱۳) بود. به نظر لنین چنین حقی می باید مانع از استثمار ملتی توسط دولت یا ملتی دیگر شود، اما منافع "میهن کبیر سوسیالیستی" چنین حقی را به رسمیت نمی شناخت. البته سابقه و سنت این عبارت "میهن کبیر" در آثار لنین نیز ریشه دارد. برای نمونه لنین در مقاله "درباره غرور ملی ملت روس بزرگ - ۱۹۱۴" از عظمت‌های تاریخی روسیه سخن می‌گوید. با این تفاوت که او بر ستم ملی خط بطلان می‌کشد. در دوران کمونیسم جنگی عبارت "میهن سوسیالیستی" به منظور تهییج کارگران در برابر یورش ضد انقلاب داخلی و خارجی بارها به کار رفت. با این حال دفاع از "میهن کبیر" در زمان لنین نه فقط هرگز دست مایه تجاوز به ملل دیگر قرار نگرفت، بلکه بلشویک‌ها و شخص لنین همواره از مبارزات ملت‌های چین و هند و ایران علیه استعمار دفاع می‌کردند.

با این همه میان نظریه **مارکس** و **انگلس** در مانیفست با آنچه که لنین در یک برهه تحت عنوان "درباره غرور ملی..." تئوریزه کرده بود، گسستی طبقاتی به عمق ناسیونالیسم روسی فاصله انداخته است. در سال ۱۹۲۴ وقتی که **دزرژینسکی** و **ارژنکیدزه** از سوی **ستالین** مأموریت سرکوب خشن شورش مسلحانه گرجستان را به عهده گرفتند، در واقع ناسیونالیسم عظمت‌خواه روسیه دست به اسلحه برده بود. در اگست ۱۹۳۹ متعاقب قرارداد **هیتلر - ستالین** کشور لهستان از سوی المان و شوروی اشغال شد. در همان هنگام **مولوتوف** (وزیر خارجه شوروی) به وضوح اعلام کرد "با یک فوت از جانب شرق و یک فوت از سوی غرب از این مخلوق زشت معاهده و رسای اثری باقی نماند." **مولوتوف** نگفت که بر سر سه میلیون یهودی لهستانی و مردم چه آمد، اما زمانی که سرمقاله پرآودا (۱/ مه ۱۹۴۰) از دو ملت صلح طلب المان (فاشیستی) و شوروی سوسیالیستی ستایش کرد، هرگز گمان نمی‌زد که چند ماه بعد (جون ۱۹۴۱) همان "ملت صلح طلب" خاک "میهن کبیر سوسیالیستی" را به توبره خواهد کشید....

۱. در جریان همین تصفیه‌ها دو مارکسیست برجسته ایران (سلطانزاده و پیشه‌وری) نیز مفقود شدند.

ادامه دارد